

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultura

ادبی - فرهنگی

الحاج خلیل الله ناظم باختري
همبورگ - جرمني

منجم گفت که :

منجم آمد و گفتا بده هر دو کف دستت
که تا بینم کف دست تو و نشان هر شستنت
بدو گفتم چه کاری داری با کف های دست من
چرا می بینی خط های کف و نشان شست من
بگفتا طالع می بینم و می بینم از حالت
چه بودی و چه هستی و چه می باشد احوالت
کف دستهای ناظم را گرفت سیر مکرر کرد
نظر افکند یکبار و نظر یکبار دیگر کرد
بگفتا از اول در روزگار تو گشایش بود
سراسر راحت و امن و امان و آسایش بود
چه شد کایندم سیاهی است اندر روزگار تو
نمی بینم دگر من روشنی در کار و بار تو
بگفتم در وطن بودم میان انجمن بودم
چو بابل در چمن بودم هر آنچه گفتمی من بودم
ولیکن بیوطن گشتم شدم آواره و بیجا
غریب و بار دوش و مفلس و بیچاره و تنها

در آنجا با وطن بودم درین جا بیوطن گشتم
فقیر و مُفته خوار و زیر دستِ مرد و زن گشتم
ز احوالِ پریشانِ من آواره حیران شد
تبسم کرد و از گفتار خود گویا پشیمان شد
تأمل کرد و گفت، همسایگانِ تان، دغلبازند
برای کُشتن و بشکستنِ افغان دمسازند
مگر همسایهٔ پاک است، که ناپاک و خطر ناک است
دبنگ و بی حیا و فتنه و سفاک و بیبک است
به فکرِ یک قلم ویرانیِ افغانِ ستان باشد
به فکرِ قتل و کشتارِ همه افغانیان باشد
سرِ پشگل سوار است خواب در کابلِ همی بیند
گاهی کابلِ گهی بلخ و گهی زابلِ همی بیند
ولی از غیرتِ افغانیان شرمنده میگردد
سیه رو و خجالت با سرِ افگنده میگردد
چو از پشگل بیفتد در زمینِ بی آبرو گردد
به هر جا گفت و گو گردد عدوی ما تفو گردد
در آنکه {ناظم} افغان کنند کیف و غزلخوانی
به کابل با عزیزان و وطندارانِ افغانی